

خشونت و نژادگرایی در رمان‌های یک بخشش، بهشت، و خدا به بچه  
کمک کند از منظر اسلاوی ژیتک  
علی اکبر پرموزه<sup>۱</sup>، هدا شبرنگ<sup>۲</sup>

چکیده

گفتار حاضر بررسی سویه‌های خشونت از دیدگاه ژیتک در سه رمان تونی مورین، یعنی یک بخشش، بهشت و خدا به بچه کمک کند است. این رمان‌ها از نظر خشونت کنش‌گرانه و انواع کنش‌پذیرانه آن شامل خشونت سیستمی و نمادین و همچنین خشونت هستی‌شناسانه تحلیل می‌شوند. در این مقاله نشان می‌دهد که چگونه خشونت کنش‌پذیرانه و انواع سیستمی و نمادین آن موجد خشونت کنش‌گرانه و تنش‌های بین‌نسلی و بین‌نژادی در رفتار شخصیت‌ها می‌شود. همچنین چگونگی به‌وجود آمدن تنش‌های بین‌نژادی و بروز بحران هویت نژادی در نتیجه خشونت هستی‌شناسانه و خشونت سیستمی مورد بررسی قرار می‌گیرد و در نهایت ادعاهای مطرح شده درباره عصر پسانژادی با استناد به دیرینه نژادگرایی پاسخ داده می‌شود. در رمان یک بخشش که حکایت نسل اول و دوم برده‌های سیاه‌پوست و مهاجر آفریقایی است خشونت به شکل تقابل مطلق نژادها روی می‌دهد. در این رمان به کمک گفتمان کلیسایی و ایدئولوژی حقارت نژادی تفکر بردگی در میان برده‌ها نهادینه شده و مبین خشونت هستی‌شناسانه است. در رمان بهشت، که روایتی پسااستعماری از خشونت است، دامنه خشونت‌ها استمرار می‌یابد و به میان نژاد سیاه‌پوستان و سپس به شکل تنش بین‌نسلی بین دو نسل پیر و جوان شهر تسری می‌یابد و منجر به خشونت کنش‌گرانه می‌شود. در این رمان، سیاه‌پوستان بازبچه استعماری نوین می‌شوند به طوری که تقابل و خشونت از شکل دیرین خود، یعنی بین نژاد سفید و سیاه، به درون نژاد خود آنها و بین نسل‌های آنها کشیده می‌شود. رمان خدا به بچه کمک کند نیز روایتی مربوط به اوایل قرن بیستم و یکم است که در آن مشخص می‌شود خشونت بین‌نژادی در یک خانواده رنگین‌پوست برآیند خشونت هستی‌شناسانه و فرومایه پنداشتن هستی‌شناسانه است. پیامدهای روانی این خشونت‌های پنهان ادعای پایان نژادگرایی در عصر پسانژادی را بی‌اساس نشان می‌دهد. در رمان‌های مذکور به نظر می‌رسد مورین هنجارهای نژادی را نتیجه خشونت سیستمی و برساخت‌های اجتماعی و ایدئولوژیکی استعمار می‌داند که پیوسته در حال تغییر شکل و نوزایی هستند.

واژگان کلیدی: تنش‌های بین‌نسلی، خشونت بین‌نژادی، خشونت کنش‌گرانه و کنش‌پذیرانه، خشونت سیستمی، خشونت نمادین، خشونت هستی‌شناسانه، بحران هویت نژادی

نورده هفدهم شماره ۲۵، پاییز و زمستان ۱۳۹۹

۱. دانش‌آموخته کارشناسی ارشد زبان و ادبیات انگلیسی، دانشگاه خاتم، تهران، ایران

a.pormouzeh@gmail.com

۲. استادیار زبان و ادبیات انگلیسی، گروه زبان انگلیسی، دانشگاه خاتم، تهران، ایران (نویسنده مسئول)

h.shabrang@khatam.ac.ir

## ۱- مقدمه

کلوئه آنتونی وُفورد معروف به تونی موريسن (۲۰۱۹-۱۹۳۱) در شهر لورین ایالت اوهایو آمریکا به دنیا آمد. او کارشناسی خود را از دانشگاه هاروارد و سپس کارشناسی ارشد ادبیات انگلیسی را از دانشگاه کورنل دریافت کرد و در دانشگاه هاروارد و سپس پرینستون به تدریس پرداخت. موريسن در زمان حیات خود یازده رمان نوشت که اولین آنها *آبی‌ترین چشم* (۱۹۷۰)، *آخرین آنها خدا* به بچه کمک کند (۲۰۱۵)، و معروف‌ترین آنها رمان *دل‌بند* (۱۹۸۷) است. موريسن نخستین زن سیاه‌پوست آمریکایی است که در سال ۱۹۹۳ برندهٔ جایزه ادبی نوبل شد و علت انتخاب او را "قدرت بصری، اهمیت شاعرانگی و زنده‌کردن جنبه‌های اساسی واقعیت‌های آمریکا" معرفی کردند (وبسایت جایزه نوبل).

یکی از واقعیت‌های تاریخ آمریکا نژادگرایی و خشونت ناشی از آن است که درون‌مایهٔ اکثر رمان‌های تونی موريسن قرار گرفته است. ناگوارترین شکل خشونت در رمان‌های موريسن تنش‌های بین‌نژادی<sup>۱</sup> و بین‌نسلی<sup>۲</sup> در میان رنگین‌پوستان آمریکا است. رمان‌های یک بخشش<sup>۳</sup> (۲۰۰۸)، *بهشت*<sup>۴</sup> (۱۹۹۸)، و *خدا* به بچه کمک کند<sup>۵</sup> (۲۰۱۵) ضمن پرداختن به انواع این خشونت‌ها، تحول نژادگرایی را در ادوار تاریخی آمریکا نشان می‌دهد. رمان یک بخشش فضای اواخر قرن هفدهم آمریکا را روایت می‌کند و داستان بردگی دختر نوجوانی به نام فلورنس است که همراه مادر و برادر خردسالش در مزرعهٔ آقای اورتگا مشغول کار هستند. برده‌های داستان نسل اول و دوم برده‌های آمریکا هستند که در نتیجه استثمار و قاچاق انسان به اربابان آمریکایی فروخته شده‌اند. از نظر تکلو و برکت این شیوهٔ برده‌داری دستاورد امپریالیستی انگلستان و پروژه‌های استعماری این کشور در آمریکای قرن هجدهم است (۸۳). رمان *بهشت* روایتی غیرخطی و گسسته از سلسله حوادث تفکیک نژادی است که از آخرین دههٔ قرن نوزدهم در آمریکا شروع می‌شود و تا اواخر دههٔ هشتم قرن بیستم ادامه می‌یابد. رمان *خدا* به بچه کمک کند روایت نژادگرایی نوین در عصر پسانژادی، یعنی اوایل قرن بیستم ویکم و بعد از

1. Interracial
2. Intergenerational
3. *A Mercy*
4. *Paradise*
5. *God Help the Child*

آن است. در این رمان نژادگرایی وارد مرحله دیگری می‌شود؛ در واقع، از شکل سنتی خود، یعنی خشونت و تنش‌های بین نژاد سیاه و سفید، خارج شده و وارد مرحله تنش بین‌نسلی و بین‌نژادی می‌شود.

همسو با درون‌مایه رمان‌های مورد بحث، مبنای نظری پژوهش حاضر نظریه خشونت اسلاوی ژیزک، فیلسوف اسلونیایی و عالم نظریه انتقادی، است. ژیزک در کتاب خشونت: پژوهش‌های شش‌سویه نظریه خود را با استفاده از رویکرد روش‌شناسی هگلی و با بهره‌گیری از مفاهیم روان‌کاوی لاکانی مطرح می‌کند. خط سیر نظریه او دنباله بحث والتر بنیامین در رساله نقد خشونت است با این تفاوت که ژیزک یک تقسیم‌بندی بنیادین و فلسفی در زمینه خشونت ارائه می‌کند که تقسیم‌بندی والتر بنیامین را نیز پوشش می‌دهد. ژیزک خشونت را شکلی کنش‌گرانه معرفی می‌کند و معتقد است که "عامل خشونت کنش‌گرانه<sup>۱</sup> کاملاً مشهود است" در حالی که خشونت کنش‌پذیرانه<sup>۲</sup> را نیز زیرمجموعه آن به حساب می‌آورد که خود به دو دسته "خشونت سیستمی<sup>۳</sup> و خشونت نمادین<sup>۴</sup>" تقسیم می‌شود (Žižek 1-2). ژیزک خشونت کنش‌پذیرانه را شکل پنهان خشونت در نظر می‌گیرد که عامل آن در نگاه اول نامشهود است.

ژیزک ادعا می‌کند "خشونت کنش‌گرانه در وضعیتی تجربه می‌شود که زمینه آن عدم خشونت است"<sup>(۲)</sup>. این حالت بیانگر کنش‌پذیر بودن وضعیت‌هایی است که زمینه خشونت فیزیکی یا به عبارتی خشونت مشهود را فراهم می‌کند و آلترناتیو نامشهود خشونت کنش‌گرانه به حساب می‌آید و ناشی از خشونت سیستمی است. خشونت نمادین نیز که ریشه آن زبان و نشانه‌شناسی است در تنش‌های بین‌نسلی نمود واضح‌تری می‌یابد. هایدگر در کتاب مقدمه‌ای بر متافیزیک آن را "بستر پیدایش" می‌نامد (۵۳) و پل ریکور باور دارد که "زبان عاری از تقصیر است - زبان وسیله بیان معنا و نظام نشانه‌ای است - چون ماهیت آن کنش‌گرانه نیست بلکه وسیله کنش‌گری است"<sup>(۳۴)</sup>. با استناد به این نظرات، که مبنای آرای ژیزک درباره خشونت نمادین است، می‌توان خشونت هستی‌شناسانه<sup>۵</sup> که ماهیت سیاه‌بودگی را مساوی با حقارت نژادی می‌داند در

1. Subjective Violence
2. Objective Violence
3. Systemic
4. Symbolic
5. Ontological Violence

رمان‌های مورد مطالعه مورد واکاوی قرار داد.

هدف این مقاله پاسخ به این پرسش است که چگونه خشونت کنش‌گرانه و تنش‌های بین‌نسلی و بین‌نژادی در رفتار شخصیت‌های رمان‌های یک بخشش، بهشت، و خدا به بچه کمک کند از خشونت کنش‌پذیرانه و انواع سیستمی و نمادین آن ناشی می‌شود. همچنین، چگونه خشونت هستی‌شناسانه باعث بحران هویت نژادی در نسل‌های جدید سیاه‌پوستان و رنگین‌پوستان می‌شود و معضلات رفتاری حاصل از آنها چگونه بروز می‌کند. مسئله دیگری که همسو با بحث خشونت در این مقاله در مدنظر قرار می‌گیرد دیرینه استعمار سیاه‌پوستان و تنزل اجتماعی آنان به سطح بردگی است که در رمان یک بخشش با تداعی اواخر قرن هفدهم به وضوح به آن اشاره شده است. مرحله تاریخی دیگر، اواخر قرن نوزدهم و قرن بیستم است که به‌عنوان دوران پسااستعمار شناخته می‌شود و در رمان بهشت نهادینه‌شدن قوانین برده‌داری و تحقیر سیاه‌پوستان با قوانین "جدا اما برابر" را روایت می‌کند (Kunfalvi 7). در قرن بیست‌ویکم نیز که نگرش پسانژادی یا عبور از تبعیض نژادی مطرح است نیز موريسن در رمان خدا به بچه کمک کند با طرح خشونت بین‌نژادی و بین‌نسلی باورهای ساده‌اندیشانه و سطحی پسانژادی را به چالش کشیده است. با توجه به اینکه همپوشانی محتوایی زیادی بین رمان‌های مذکور با سه دوره تاریخی-اجتماعی آمریکا - دوره استعماری، دوره پسااستعماری، و دوره پسانژادی - وجود دارد سوالی که در نهایت مطرح می‌شود این است که هدف موريسن از طرح خشونت و تغییر شکل گفتمان خشونت در تاریخ آمریکا چیست.

برای پاسخ به سوالات مرتبط با خشونت و تنش‌های بین‌نسلی و بین‌نژادی و همچنین تحول نژادگرایی مقاله حاضر در ادامه به معرفی پیشینه پژوهش، چهارچوب نظریه ژیتک، و مطالعه سه رمان تونی موريسن - یک بخشش، بهشت، و خدا به بچه کمک کند - می‌پردازد. در بخش مطالعه رمان‌ها، ابتدا نمود خشونت کنش‌گرانه و سپس با واکاوی علل و ریشه این خشونت‌های مشهود، عوامل شکل‌گیری آنها مورد بحث قرار می‌گیرد. خشونت کنش‌پذیرانه از جمله این عوامل است که به‌صورت سیستمی یا نمادین باعث ایجاد تنش‌های بین‌نسلی و بین‌نژادی می‌شود. همچنین، خشونت هستی‌شناسانه و پیامدهای آن در شکل‌گیری تنش، بحران هویت نژادی و معضلات اجتماعی در سه رمان مذکور مورد بررسی قرار می‌گیرد.

## ۲- پیشینه پژوهش

پژوهش در آثار موريسن از منظر فمینیستی و استثمار سیاه‌پوستان به وفور یافت می‌شود، اما مباحث درخور توجهی مانند انواع خشونت کمتر در سه رمان یک بخشش، بهشت، و خدا به بچه کمک کند مورد نقد و بررسی قرار گرفته است. آریسا فیری در رساله دکتری خود دربارهٔ خشونت در آثار موريسن بر این باور است که خشونت‌هایی نظیر "تجاوز به عنف، زنا، کودک‌کشی، و مرده‌دوستی باعث شده‌اند خشونت بخش اصلی و بغرنج سوژگی باشد" (iii). آماندا پوتنام دلایل سببیت و رفتارهای خشونت‌آمیز قهرمان زن رمان یک بخشش را استثمار نژادی، خشونت جنسی، و تحقیر عواطف آن‌ها می‌داند. از این رو، "خشونت به طغیان تبدیل می‌شود که شکلی از مقاومت در برابر قدرت ظالمانه است" (۲۵). علاوه بر این، "وقتی زنان نمی‌توانند موقعیتی که فراتر از کنترل آن‌هاست را مدیریت کنند خشونت را انتخاب می‌کنند. به همین جهت، از حالت ضعیف و مطیع بودن به نیرویی غالب بدل می‌گردند، هرچند این تغییر ناگهانی ممکن است برای آن‌ها تبعات متعددی داشته باشد" (Putnam 41).

شریرکا سابرمانیان در مقاله "اشباح کشتار عمومی: خشونت و همدستی در رمان بهشت تونی موريسن" از قتل‌عام زنان صومعه به جنبهٔ گفتمان دینی مسیحیت و یهودیت اشاره می‌کند که وادی بهشت‌گونهٔ آن‌ها به سرزمین مجازات تبدیل شده است. او درخصوص جدایی نژادی و خشونت نهفته در آن اعتقاد دارد که جدایی نژادی به سعادت هیچ نژادی نمی‌انجامد، درحالی‌که مشارکت و یکپارچگی همواره خواسته‌های مذهبی بوده‌اند (۱۵۳).

پایل پال در مقاله "داستان‌ها/تواریخ و نقال‌ها: خوانش انتقادی رمان بهشت اثر تونی موريسن" تاریخ و داستان را در رمان بهشت جایگزین یکدیگر می‌داند و اظهار می‌کند در فضای پسااستعمار ملی‌گرایی سیاهان دست‌کمی از نژادپرستی سفیدپوستان ندارد. او معتقد است خلق سیستم نژادی توسط سیاهان برآیند رفتار نژادگرایی سفیدپوستان بوده، و موريسن در این رمان هدفش به چالش کشیدن الگوهای تکرارشوندهٔ جدایی نژادی و تفکر سلطه‌گرایی استعمار است. همچنین به باور پال رمان بهشت دربارهٔ استعمار نوین، تنگ‌نظری در رهبری، و خشونت نمادین هشدار می‌دهد که ریشه در روابط آمریکایی-آفریقایی و سلطه‌طلبی سفیدپوستان دارد" (۴۹).

نیومی مورگنسترن در مقاله "عشق مادری/خشونت مادری: ابداع اخلاقیات در

رمان یک بخشش تونی موريسن» با مطالعه خشونت مادری در حق فرزند از دیدگاه روان‌شناسی نتیجه می‌گیرد. مادران رمان‌های موريسن نوعی اخلاق یا قلمرو اخلاقی ابداع می‌کنند و با عمل‌گرایی خود نقش مادری را مسئولیت مطلق تلقی می‌کنند. در رمان یک بخشش تصمیم مادر فلورنس در جدا کردن دخترش از خود به «عشق مادری» تفسیر می‌شود هرچند او قادر نیست این عشق عمیق را به دخترش توضیح بدهد. در نهایت، مورگنسترن این عشق مادری را به «خشونت مادری» تعبیر می‌کند که هم به فرزند و هم به خود مادر آسیب می‌رساند (۸).

دلفین گرس در مقاله «پسا چه چیزی؟ گسستن پساگفتمان‌ها در رمان خدا به بچه کمک کند اثر تونی موريسن» با اشاره به وضعیت زنان رنگین‌پوست در قرن حاضر خشونت بین‌نژادی را معرفی می‌کند و باور دارد "برده‌داری هنوز مبنای تصمیم برای بدن زنان در آمریکای قرن بیست‌ویکم است" (۱). گرس همچنین اظهار می‌کند بحث نژاد به شکل سنتی آن دیگر مطرح نیست، درحالی‌که در رمان خدا به بچه کمک کند خشونت در بین رنگین‌پوستان منجر به بحران هویت و خشونت بین‌نژادی گردیده است (Gras 2-3). مطالعات پیشین در این زمینه مبین این واقعیت است که نمود عینی خشونت در رفتارهایی مانند فرزندکشی، تجاوز، برده‌داری، نژادگرایی، و تنش‌های بین‌نسلی و بین‌نژادی ابعاد نامشهود خشونت را از نظر پنهان کرده است. در همین راستا، مطالعه حاضر به واکاوی جنبه‌های مشهود و نامشهود خشونت و تحول خشونت در سه رمان یک بخشش، بهشت، و خدا به بچه کمک کند می‌پردازد.

### ۳- چهارچوب نظری پژوهش: خشونت و نژادگرایی

پژوهشگران برحسب زمینه مطالعات خود دیدگاه‌های متفاوتی درباره خشونت دارند. والتر بنیامین در کتاب نقد خشونت (۱۹۹۶) خشونت را به دو شکل خشونت اسطوره‌ای و خشونت ایزدان دسته‌بندی می‌کند. از نگاه ژیزک خشونت یا کنش‌گرانه است یا کنش‌پذیرانه. خشونت کنش‌گرانه "عامل عینی" دارد مانند "جنایت و ارباب" و "بستر ارتکاب آن خنثی و عاری از خشونت است"، اما گمراه‌کننده است چون کنشی خشونت‌بار است که خود ناشی از انواع دیگر خشونت‌ها مانند خشونت نمادین است. اجمالا خشونت کنش‌گرانه عبارت است از بروز تعرض و تعدی "از طرف عوامل اجتماعی، افراد شرور، دستگاه‌های سرکوب‌گر سازمان‌یافته، و جماعت متعصب و خرافاتی" (Žižek (10-1)

از نظر ژیتک خشونتِ کنش‌پذیرانه یا سیستمی است یا نمادین. خشونت سیستمی در نتیجه "اثرات فاجعه‌بار نظام اقتصادی و سیاسی" و ایدئولوژی لیبرال نظام سرمایه‌داری به وجود می‌آید و با دغدغه‌های کمونیستی و کمک‌های بشردوستانه نقش خشونت‌آمیز سرمایه‌داری خود را پنهان می‌کنند. او موسسه خیریه جورج سوروس و کمک‌های مالی بیل گیتس به کشورهای فقیر آفریقایی را نمونه‌های بارز خشونت سیستمی می‌داند و از آنها به مثابه نقاب بشردوستانه کمونیست‌های لیبرال یاد می‌کند تا سیمای بهره‌کشی اقتصادی خود را با اعمال نیکوکارانه بپوشانند و توهم اخلاقی ایجاد کنند (۶۱).

خشونت سمبلیک در زبان و کاربردهای مختلف زبانی تبلور می‌یابد. خشونت نمادین تنها در استفاده از زبان برای خشونت کلامی و ابراز تنفر نیست، بلکه شکلی بنیادی از خشونت است که با زبان در مفهوم زبان‌شناسی آن و تحمیل مولفه‌های معنایی به واژگان سروکار دارد. از نظر ژیتک "زبان معنای یک شیء را به یکی از مولفه‌های معنایی آن تقلیل می‌دهد، آن را تجزیه می‌کند، وحدت بنیادین آن را از بین می‌برد و به اجزای آن ویژگی‌های مستقل می‌دهد. در واقع مولفه‌هایی به معنای شیء یا کلمه می‌افزاید که با آن بیگانه است" (۶۱). در مجموع نگاه ژیتک به خشونت نمادین متأثر از دیدگاه هگل و لاکان است چون هگل بر این باور است که اگر زبان برای نمادسازی به کار گرفته شود آنگاه از ماهیت شیئی آن تخطی شده است و لاکان از آن به عنوان امر واقع یاد می‌کند که تن به نمادین شدن نمی‌دهد.

هم‌چنین نگاه ژیتک به خشونت سمبلیک و به تبع آن خشونت هستی‌شناسانه همسو با آرای پل ریکور است که در کتاب خشونت و زبان اظهار می‌کند زبان در ذات خود عاری از دلالت‌های ایدئولوژیکی است. ریکور می‌گوید گفتمان به زبان شکل می‌دهد و در واقع گفتار رمزخوانی ایدئولوژیک زبان است. از نگاه ژیتک نیز جوهره انسان و زبان در ذات خود عاری از خشونت است. در معرفی خشونت هستی‌شناسانه ژیتک اظهار می‌کند جوهر انسان دست‌مایه تعاریف فرهنگی و نگاه ایدئولوژیک اجتماعی به انسان است. او فرمایه پنداشتن سیاه‌پوستان را نمونه بارز خشونت هستی‌شناسانه می‌داند و می‌نویسد:

هستی سیاهان (مانند سفیدپوستان یا هر گروه دیگری) یک هستی اجتماعی-نمادین است. وقتی سفیدپوستان با رفتار خود آنها را فرومایه می‌پندارند، در واقع این‌کار آنها را در سطح هویت اجتماعی-نمادینشان تحقیر می‌کند. به عبارت دیگر، این ایدئولوژی

سفیدپوستان نژادپرست است که کارایی خود را اعمال کرده است. این صرفاً تفسیر چپستی سیاهان نیست، اما تفسیری است که برای هستی و موجودیت اجتماعی سوژه‌های مورد بحث تصمیم می‌گیرد. (۷۲)

به نظر می‌رسد تنش‌های بین‌نسلی از مصادیق خشونت کنش‌پذیرانه است، چون هم‌زمان نقش خشونت سیستمی و نمادین در آن به چشم می‌آید. از این رو، تنش‌های بین‌نسلی نتیجه خشونت سمبلیک یا به عبارتی دخالت ایدئولوژیکی در نشانه‌های زبانی هستند که منجر به خشونت کنش‌گرانه می‌شوند. از نظر ژیتک، خشونت بین‌نژادی نیز نتیجه خشونت نمادین و سیستمی است که بعد از ژیتک، ادواردو بونیا-سیلوا در کتاب *نژادگرایی بدون نژادگرایان* به طور خاص به آن می‌پردازد و بیان می‌کند تنها نژادگرایی کوررنگی<sup>۱</sup> -ضدیت با اقلیت‌های نژادی در حالی که مبنای این ضدیت دیگر رنگ پوست افراد نیست- دستاورد جنبش‌های ضدنژادگرایی سیاه‌پوستان از دهه ۱۹۷۰ به بعد است (XIV). هم‌چنین بونیا-سیلوا توضیح می‌دهد شعار سفیدپوستانی که در سال ۲۰۰۸ می‌گفتند «ما رئیس‌جمهور سیاه‌پوست داریم، پس در نهایت از نژاد فراتر رفتیم» با واقعیت‌هایی که تعیین‌کننده این ادعا بودند همخوانی نداشت (۲۵۸).

در مجموع، آنچه ژیتک از آن به خشونت کنش‌گرانه یاد می‌کند و به شکل تجاوز، قتل، نژادگرایی، تنش‌های بین‌نسلی و بین‌نژادی بروز می‌کند در واقع برآیند اعمال نظام کمونیستی لیبرال یا همان خشونت سیستمی است که با تغییر ایدئولوژیک نشانه‌های زبانی صورت می‌گیرد. از این رو، خشونت و تنش‌های بین‌نسلی و بین‌نژادی در میان رنگین‌پوستان را می‌توان از مصادیق اعمال هنجارگونه‌ای به حساب آورد که در ادبیات استعماری و نژادی آمریکا در اشکال متفاوت و نوین انعکاس یافته است.

#### ۴- بحث و بررسی

در این پژوهش رمان‌های یک بخشش، بهشت، و خدا به بچه کمک کند از منظر نظریه خشونت ژیتک مورد مطالعه قرار می‌گیرند. با توجه به اهداف پژوهش حاضر و اهمیت این نکته که رویدادهای سه رمان مذکور مربوط به سه دوره تاریخی مشخص در آمریکا است، نوع خشونت و روش نژادگرایی در هر رمان متفاوت از دیگری است. در رمان یک بخشش فداکاری مادرانه به بی‌رحمی تعبیر می‌شود و نیکوسرشتی ارباب حاکی از ایجاد توهم اخلاقی است. در رمان بهشت، تقلید سیاه‌پوستان از طرح تفکیک نژادی

1. Colorblind racism



سفیدپوستان در دوران پسااستعمار در میان جامعه سیاه‌پوست و بین‌نسل‌های آنها مورد توجه است. در نهایت، در رمان *خدا به بچه کمک کند* نتایج ایدئولوژی نژادی و معضلات اجتماعی و بین‌نژادی آن در دوران پساژنرال واکاوی می‌شود.

#### ۱-۴- فداکاری/بی‌رحمی مادرانه و استمرار خشونت در رمان یک بخشش

رمان یک بخشش روایت زندگی دختر نوجوانی به نام فلورنس است که مادر او به خاطر ترس از تعدی و تجاوز ارباب به دخترش حاضر می‌شود او را به ارباب دیگری به نام ژاکوب بفروشند. عدم آگاهی فلورنس از این خیرخواهی مادرانه او را با چالش‌هایی جدی مواجه می‌کند به طوری که در انتهای داستان مرتکب خشونت فیزیکی می‌شود. رویدادهای داستان در فضای اواخر قرن هفدهم آمریکا و در شهرهای نیوانگلند، مریلند و ویرجینیا می‌گذرد.

متداول‌ترین نوع خشونت در این داستان آزار جنسی و تجاوز است، اما رویکرد "نگفتن چیزهای ناگفتنی" و فاصله گرفتن سبک مورپس از نقل پورنوگرافی در بیان خشونت‌های جنسی ارجاعات متنی در اختیار خواننده قرار نمی‌دهد، اما به‌طور ضمنی بیانگر خشونت و تجاوز اربابان آنهاست (Morrison 1988, 121). مادر فلورنس، زنی که در داستان فاقد نام است، یکی از زنان قربانی خشونت کنش‌گرانه است، اما با فداکاری مادرانه‌اش فلورنس را از تجاوز و تعرض در مزرعه نجات می‌دهد و اجازه می‌دهد ارباب ژاکوب او را در عوض قرضی که بر گردن اورتگا دارد به بردگی ببرد، چون مادر فلورنس به خوش‌نامی و حسن رفتار ژاکوب آگاهی دارد. این محبت مادرانه که عنوان داستان نیز گویای آن است از نظر فلورنس یک بی‌رحمی تمام عیار به حساب می‌آید. از نظر پوتنام فداکاری مادر فلورنس نوعی خشونت است چون او «سعی کرد دخترش را نجات بدهد، اما بدون دادن اطلاعات ضروری درباره علت کارش. فلورنس یاد نگرفت چگونه با دیگران ارتباط برقرار کند و یا اعتماد کند و بنابراین فداکاری مادر او به شکل خشونت درک شد و در نهایت منجر به سبعیت و خودویران‌گری در فلورنس گردید» (۳۳).

علاوه بر خشونت کنش‌گرانه اورتگا در مزرعه و تجاوز مکرر او به مادر فلورنس، رفتار محبت‌آمیز ژاکوب نیز مبین نوع دیگری از خشونت است که ژیک آن را خشونت کنش‌پذیرانه می‌داند. ژاکوب وقتی وضعیت نابسامان مالی اورتگا را می‌بیند ادعا می‌کند

علاقه‌ای به تجارت برده ندارد و حاضر نیست شخصیت یک انسان را در حد کالا پایین بیاورد. او می‌گوید "آقا کسب‌وکار من کالا و طلاست" (Mercy 21)، اما وقتی فلورنس را در عوض بدهی خود به مزرعه می‌برد، در حقیقت شخصیت فلورنس را به سطح کالای تجاری تقلیل داده است. از نظر ژیتک وقتی یک کلمه غیر از مولفه‌های معنایی خود حامل مولفه‌های معنایی دیگری با کارکرد ایدئولوژیک می‌شود خشونت سمبلیک رخ می‌دهد (۶۸).

رفتار ژاکوب در مقام اربابی مهربان و خیرخواه نیز معرف خشونت سیستمی است، خشونت که ژیتک آن را شکلی نامشهود از خشونت کنش‌پذیرانه معرفی می‌کند تا چهره ریاکارانه سرمایه‌داری و امپریالیسم را تطهیر کند (Žižek 21-16). در اینجا، رفتار خیرخواهانه ژاکوب، مادر فلورنس را به این باور می‌رساند که خدمت به یک ارباب خوب با ارزش‌تر از خدمت به اربابی متجاوز است؛ از این رو، به طور ضمنی بر آفرینش نژاد خود برای بردگی اذعان کرده و باعث استمرار تفکر بردگی می‌شود. هم‌چنین مادر فلورنس در جای دیگری از داستان بر این ادعا صحه می‌گذارد. وی هنگامی که دخترش اشتیاق به پوشیدن کفش پاشنه بلند دارد می‌گوید "فقط زن‌های بدکاره کفش پاشنه بلند می‌پوشند" تا او را به وظایف بردگی‌اش عادت بدهد (Mercy 4).

باور به حقارت نژادی از طریق ایدئولوژی دینی در ذهن فلورنس و مادرش نهادینه شده است. فلورنس می‌گوید "ما را غسل تعمید داده‌اند و وقتی این زندگی تمام شد می‌توانیم به خوشبختی برسیم. این را پدر روحانی به ما می‌گوید" (Mercy 6). خشونت سیستمی موجود در گفتمان نژادی سفیدپوستان و ایدئولوژی مذهبی سیاه‌پوستان، جامعه سیاه‌پوست را به این باور رسانده است که نژاد سفید از آنها برتر است و تنها در جهان پس از مرگ به آسایش می‌رسند. ژیتک بر این باور است که "موقعیت‌های پست سیاهان تنها تفسیر و قضاوت سفیدپوستان نژادپرست" درباره آنهاست و اظهار می‌کند این باورها نشانه "فرومایه بودن حقیقی سیاهان" نیست، بلکه خشونت هستی‌شناسانه است که آنها مرتکب شده‌اند (۷۲).

یک نمونه کنش‌گرانه و مشهود خشونت در رمان یک بخشش، خشونت فیزیکی فلورنس علیه فرزندخوانده بلک‌اسمیت، مردی که فلورنس او را دوست دارد و امید ازدواج با او دارد، است. وقتی خانواده ژاکوب، فلورنس را به دنبال بلک‌اسمیت می‌فرستند و بلک‌اسمیت فرزندخوانده نوزاد خود را تا زمان بازگشت خود به فلورنس می‌سپارد،

خشونت کنش‌گرانه به شکل ترومای ذهنی در فلورنس بیدار می‌شود و کودک را کتک می‌زند. کاتی کایروس می‌گوید «تجربه تروما تجربه‌ای دردناک از حوادث ناگهانی و فاجعه‌باری است که پاسخ به آن حادثه اغلب به تاخیر می‌افتد و یا به صورت توهمات غیرارادی مکرر و پدیده‌های ناخوانده بروز می‌کند (۱۱). از نظر مکلیود ترومای ذهنی نقش و کارکردی متناقض دارد طوری که یادآوری تجربه تروما باعث فراموشی تروما می‌گردد (۱۹۶). در مورد فلورنس این قضیه صادق است، چون بعد از اعمال خشونت کنش‌گرانه و انتقام از آن کودک است - در حالت توهم، فلورنس فرزندخوانده بلک‌اسمیت را همان برادر خودش می‌پندارد که باعث جدا کردن او از مادرش شده است - که فلورنس می‌تواند محبت کوچک مادرش را درک کند. درحقیقت، فلورنس درمی‌یابد که برادر شیرخوارهاش بیشتر از خود او نیازمند مراقبت و محبت مادری بوده است و این تجربه درک محبت و فداکاری مادرش در نتیجه درک خود فلورنس از میزان آسیب‌پذیری فرزندخوانده بلک‌اسمیت به دست می‌آید.

خشونت در این داستان و دوره تاریخی رویدادها، تنها یک‌سویه بوده و از جانب ارباب‌های سفیدپوست صورت گرفته است، اما خشونت سیستمی زمانی ظاهر می‌شود که مادر فلورنس بردگی را تقدیر خداوند و سرنوشت خویش می‌پندارد. به‌هرحال، داستان بدون کنش ترقی‌خواهانه تمام نمی‌شود. سکوتی که مادر فلورنس اختیار می‌کند در ذات خود کنشی متفکرانه است. او می‌پندارد اگر نوید سرنوشتی بهتر در مزرعه ژاکوب به دخترش بدهد و این بهروزی حاصل نشود ممکن است نیت خیرخواهانه‌اش سوءتعبیر شود و نفرت فلورنس نسبت به او فزونی یابد. درعوض، ترجیح می‌دهد از این آینده مبهم اما امیدوارکننده با دخترش حرفی نزند تا اینکه روزی فلورنس خود اقدام مادرش را درک کند. از جهت اینکه سکوت مادر فلورنس منجر به خشونت کنش‌گرانه دخترش شده است و ناخواسته به تنش بین مادر و دختر انجامیده است، می‌توان چنین استنباط کرد که واکنش مادر فلورنس بخشی از روند خشونت سیستمی و ایدئولوژی نژادی است که سویه‌های دیگر این واکنش‌های منفعلانه شکاف بین‌نسلی و بین‌نژادی رنگین‌پوستان را عمیق‌تر می‌کند.

۲-۴- تفکیک نژادی و بروز خشونت و تنش‌های بین‌نسلی در رمان بهشت  
رمان بهشت روایت تاریخ نژادگرایی آمریکا از اواخر قرن نوزدهم تا اواخر سده بیستم

است. اگرچه موريسن در سراسر رمان از قوانين نژادی که در دهه ۱۸۹۰ وضع شد و به شکاف عمیق‌تر نژادها منجر گردید به طور مستقیم سخنی به میان نیاورده است، اما اتفاقات داستان برآیند همین قوانين فدرالی است که "به سیاهان یادآوری می‌کرد از نظر سفیدپوست‌ها چنان فرومایه پنداشته می‌شوند که حتی مایل به استفاده مشترک از وسایل حمل و نقل عمومی با آنها نیستند" (*Kunfalvi II*). از نظر پال شباهت رمان بهشت به واقعیت‌های نژادی آمریکا بیانگر داستان به مثابه تاریخ است (۴۹).

در رمان بهشت، نه خانواده سیاه‌پوست از نسل آفریقایی‌های مهاجری که در اواسط قرن هیجدهم به آمریکا آمده‌اند و به نظر می‌رسد به دلیل تبعض نژادی از سفیدپوستان بریده‌اند و تصمیم می‌گیرند شهری از آن خود بسازند که یک‌دست سیاه‌پوست باشد تا دیگر مورد استثمار سفیدپوستان نباشند. در حقیقت، آنها از تبعض نژادی گریزان هستند در حالی که معیار شهر جدید آنها، هیون، تفکری نژادی است و رفتار آنها حاکی از انفعال در مقابل سفیدپوستان است. بعد از نیم قرن، شهر هیون یک‌پارچگی خود را از دست می‌دهد و پانزده خانواده اصیل، شهری به نام رابی بنا می‌کنند. معیار شهر جدید نیز اصالت نژادی و قوانين سختی است مبنی بر عدم مراد با افراد دیگر نژادها. اقدامات این جماعت مبین این ادعا است که آنها به نهادینه‌شدن قوانين تفکیک نژادی کمک می‌کنند، بازپچه خشونت سیستمی می‌شوند، و ناخودآگاه به اشاعه آن دامن می‌زنند.

تشکیل شهر سیاه‌پوست اوج واکنش به طرح تفکیک نژادی سفیدپوستان است، اما ایراد این تقابل نابرابر در این است که سفیدپوستان در هرم قدرت و مجری قانون هستند و سیاه‌پوستان از هسته قدرت و نفوذ سیاسی دورتر می‌شوند. از این رو، محدودیت‌های نژادی شهر هیون و سپس شهر رابی به انزوای بیشتر سیاه‌پوستان و محرومیت آنها از فرصت‌های برابر شغلی، آموزشی و فرهنگی منجر می‌شود. خودآگاهی نسل جوان شهر رابی همگام با جنبش‌های مدنی در سراسر آمریکا، باورهای سنت‌گرایانه پدران این نسل، و حفظ جامعه بسته رابی موجب تنش‌های مکرر بین نسل جوان و پیر رابی می‌گردد. در واقع، نسل پیرتر رابی به خیال اینکه جامعه‌ای اصیل تشکیل داده‌اند در استعمار نوین و محرومیت سیاهان نقش پررنگی دارند و در عمل خشونت سیستمی نشأت گرفته از ایدئولوژی نژادی سفیدپوستان را یاری کرده و خود مغلوب آنها شده‌اند. به تعبیر برناکی و یعقوبی "استعمار نوین در آمریکا را می‌توان نوعی استعمار داخلی دانست که به دنبال کسب، ثروت و حفظ برتری ایدئولوژی و قدرت سفیدپوستان است"

(۴۰).

خشونت بین‌نسلی در رمان بهشت زمانی بروز می‌کند که نسل پیرِ رابی روایتی یک‌بعدی از تاریخ پدران سیاه‌پوست خود و ساختار اجتماعی آنها نقل می‌کند، اما نسل جوان رابی با تردید به تاریخ نگاه می‌کند. تفاوت و اختلاف نظر آنها زمانی به اوج خود می‌رسد که اجاق بزرگی که اجدادشان در هنگام ورود به شهر هیون ساخته‌اند را به شهر رابی انتقال می‌دهند. آنها برای این اجاق ارزش تاریخی قائل هستند و بیشتر آن را نماد وحدت درونی جامعه خود تلقی می‌کنند. در دهه ۱۸۹۰ که اجاق را ساخته‌اند جمله‌ای بر روی آن حک کرده‌اند، اما این جمله در طول زمان کمرنگ شده و یک کلمه آن از بین رفته است. نسل پیر باور دارد که این جمله «Beware the Furrow of His Brow» است (از چین ابروی او بترس) و لوجوانه اصرار می‌ورزند که به معنای «از خشم خدا برحذر باش و همیشه بترس» است، نسل جوان می‌داند «پذیرفتن کلمه Him با حرف بزرگ به معنی سرخم کردن در برابر طبقه حاکم و پیر رابی است» (Mbalia 139). در عوض نسل جوان فکر می‌کند که این جمله «Be the Furrow of his Brow» (چین ابروی او باش) است و معنایش این است که "آنها تجسم خداوند هستند، نه برده او" و باید اختیار خود را به تفکر خود واگذارند و نه روایت پدران خود که به آن تقدس داده‌اند. از نظر پال نسل پیر "تاریخ را به مثابه یک نظام ارجاعی بسته می‌بیند" (۴۷)، اما نسل جوان تاریخ را برساخت روایت انسان‌ها می‌بیند و نگاه ایدئولوژیک در ایجاد آن را به منزله تحمیل مولفه‌های معنایی بر آن می‌شمارد که با توجه به نظریه ژیتک نمونه بارز خشونت نمادین است. بنابراین، از طریق تنش‌های خشونت‌آمیز بین‌نسلی درباره تاریخ و زبان مورسین دست به ساختار شکنی زبانی می‌زند و از لوگوس‌محوری<sup>۱</sup> تقدس‌زدایی می‌کند.

دوگانگی و تناقض در رفتار نژادی مردان سیاه‌پوست شهر رابی بی‌اساس بودن تفکر نژادی آنها را آشکار می‌کند. تناقض رفتاری آنها در کشتار زنان صومعه به اوج خود می‌رسد که نمود عینی خشونت کنش‌گرانه است. زنان صومعه از نژادهای مختلف هستند اما در صومعه رنگ و نژاد مطرح نیست و آنجا بهشت و مأمن زنان و دخترانی است که قربانی خشونت‌های خانگی یا آزار جنسی بوده‌اند. زنان صومعه در ارتباط با انسان‌های پیرامون خود هیچ مرزی قائل نیستند، اما بعضی از مردان شهر رابی از یک‌سو خود را مقید به قوانین نژادی شهر رابی می‌دانند و از سوی دیگر با زنان

## 1. Logocentrism

صومعه رابطه عاشقانه برقرار می‌کنند. برای مثال، کی‌دی که یکی از جوانان رابی است از یک طرف با دیواین (جی‌جی) که از زنان صومعه است رابطه عاطفی برقرار می‌کند و از طرف دیگر در کشتار صومعه مشارکت می‌کند. هم‌چنین، اهالی شهر رابی قبل از آشنایی با زنان صومعه افتخار می‌کردند که شهر آنها زندان ندارد، جرمی صورت نمی‌گیرد، کسی از آنان فوت نکرده است و قبرستان ندارند. قبل از خشونت کنش‌گرانه در صومعه، مردان شهر رابی جلسه‌ای برگزار می‌کنند و جرم زنان آنجا را چنین عنوان می‌کنند:

جلسه مخفیانه‌ای بود، اما بیش از یک سال بود که شایعاتی زمزمه می‌شد. قانون شکنی‌هایی که همیشه صورت گرفته بود همگی مدرک به حساب می‌آمد. مادری که روی پله‌ها توسط دختر بی‌احساسش کتک خورد. چهار کودک ناقصی که در یک خانواده متولد شدند. دخترهایی که از تخت‌خواب بلند نمی‌شدند. عروس‌هایی که در شب ماه‌عسلشان ناپدید شدند. دو برادری که در اولین روز سال به‌روی هم گلوله شلیک کردند. سفرهایی که به دمبی صورت می‌گرفت و حاصل آن بیماری‌های مقاربتی بود. و اتفاقاتی که این روزها سر اجاق به‌وجود آمد باورنکردنی بود [...] شواهی که از زمان آن کشف وحشتناک در بهار جمع کرده بودند را نمی‌شد انکار کرد: تنها چیزی که همه این فجایع را به هم مرتبط کرد در صومعه بود. و در صومعه آن‌ها بودند. (11 *Paradise*)

دلایل فوق برای مجرم دانستن زنان صومعه و اعمال خشونت کنش‌گرانه حاکی از خرافاتی‌بودن و انحطاط عقلانی در جامعه بسته شهر رابی است. مردان شهر رابی نتیجه اعمال خود و حوادث طبیعی را به زنان صومعه نسبت می‌دهند و در نتیجه با این توجیحات غیرمنطقی دست به کشتار زنان صومعه می‌زنند. از نظر ژیزک "طغیان غیرمنطقی خشونت کنش‌گرانه" خود ناشی از "پیامدهای فاجعه‌بار عملکرد سیال نظام‌های سیاسی و اقتصادی" است (Žižek 1-2). از این‌رو، خشونت کنش‌گرانه در رمان بهشت ناشی از خشونت سیستمی است که به‌صورت باورهای فرودست‌پنداری سیاه‌پوستان و قوانین تبعیض‌آمیز نژادی در بین آنها نهادینه شده است که در نهایت بدون قیاس عقلانی و تفکیک امور به‌سمت خشونت کنش‌گرانه سوق پیدا می‌کند.

پیدایش سلسله‌مراتب نژادی و مردسالاری در شهر رابی نیز آینه نژادگرایی در جامعه سفیدپوست آمریکاست، زیرا بلندپروازی سیاه‌پوستان در ایجاد شهر کاملاً یکرنگ به مثابه "پذیرش معرفت اروپامحوری" است (Pal 49). هنجارها و ارزش‌هایی

که نسل جوان رابی علیه آن اعتراض می‌کند همان چیزی است که سیاه‌پوستان زمانی خود در میان سفیدپوستان نسبت به آن‌ها معترض بودند. قدرت و ثروتی که خانواده‌های اصیل رابی به‌ویژه برادران مورگان کسب می‌کنند نیز تقلیدی از سرمایه‌داری و ایجاد شکاف درآمدی و نژادی است. در حقیقت، ریشه‌ی جدایی نژادی سیاه‌پوستان خشونت سیستمی و خشونت هستی‌شناسانه است که با تلاش برای ایجاد یک جامعه بسته و در مسیر ایجاد آن مرتکب خشونت کنش‌گرانه می‌شوند.

در کل، مبنای ایجاد شهر جدید هیون و نهایتاً رابی ایجاد بهشتی بود که هیچ وقت به آن نرسیدند، در عوض آنها صومعه را بهشتی می‌دیدند که به اهداف خود رسیده است و گویی بهشت موعود آنها را ر بوده است و به همین دلیل آن را تحمل نکردند. به‌هرحال، در کمتر از یک شبانه‌روز از کشتن زنان صومعه موج خشم و کینه آنها تبدیل به پشیمانی و طلب مغفرت گردید. "تلاطم شرایطی سخت گریبان همه را گرفت: تعمیم سرزنش، دعا برای پذیرش ندامت و طلب بخشش، توجیه مغرورانه خود، دروغ‌های آشکار، و حجمی از سوالات بی‌پاسخ دیگر" (198 Paradise). آنها پس از ناپدید شدن اجساد و سرزنش‌های پدر روحانی به این باور می‌رسند که زنان صومعه در نتیجه بی‌گناهی خود غیب شده‌اند و در بارگاه الهی آرمیده‌اند. اگرچه خشونتی که مردان رابی مرتکب شده‌اند جرمی سنگین است، اما توجیه سفر بهشتی اجساد نشان می‌دهد سفاقت آنها کمتر از توجیه آنها از قتل‌عام زنان صومعه نیست، این خود حاکی از خشونت سیستمی از طریق توسل به مذهب برای انقیاد آنها است.

موريسن در رمان بهشت دامنه خشونت را چند بعدی و فراتر از تقابل مستقیم دو نژاد سیاه و سفید پیش می‌برد. او تضاد بین نسل جوان‌تر مهاجران آمریکایی-آفریقایی و نسل پیر آنها را به نمایش می‌گذارد و در این تکاپو جامعه یکدست را غیرممکن و بلند پروزای نشان می‌دهد. در حقیقت، موريسن انفعال سیاه‌پوستان در مقابل قوانین نژادی را نیز یکی از عوامل تسلط نژاد سفید بر آنها به حساب می‌آورد. موريسن نشان می‌دهد که در دوره پسااستعمار سیاه‌پوستان درگیر استعماری نوین می‌شوند که تقابل و خشونت را به درون نژاد خود آنها و بین نسل‌های آن‌ها کشانده است.

### ۳-۴- پسانژاد و اشکال نوین خشونت در رمان خدا به بچه کمک کند

رمان خدا به بچه کمک کند روایت انواع خشونت‌هاست که به شکل تجاوز، تبعیض،

کودک‌آزاری، تنش‌های بین‌نسلی و تنش‌های بین نژادی در عصری بروز می‌کند که آن را "دورهٔ پسانژادی" می‌نامند (Bonilla-Silva 259). برخلاف دو رمانی که بررسی شد و خشونت در آنها بین نژاد سیاه و سفید یا در میان دو نسل از سیاه‌پوستان بود، در رمان *خدا* به بچه‌کمک‌کننده تنش‌ها بیشتر بین نژادی است. خشونت و تنش‌ها در این رمان میان افراد نژادی است که سیاه‌پوست نیستند بلکه رنگ پوست آنها روشن‌تر است و در عین حال سفیدپوست به شمار نمی‌آیند. در یکی از این خانواده‌ها دختری سیاه‌پوست متولد می‌شود و از آنجا که آنها نمی‌خواهند دخترشان معرف سیاه‌پوستی آنها باشد در لحظهٔ تولد کودک، پدر خانواده، لوئیس، با رفتاری خشونت‌آمیز همسرش را متهم به خیانت می‌کند و خانه را ترک می‌کند. گرس بر این باور است که در رمان حاضر "برده‌داری هنوز به شیوه‌ای ادامه دارد که سابقاً با بدن زنان سیاه‌پوست رفتار می‌شد و اکنون در قرن بیست‌ویکم [...] به‌رغم تأثیرات خاموش‌کنندهٔ پساگفتمانی هنوز بحث نژاد ادامه دارد" (۸).

تنش بین لوئیس و سویتنس از زمان لو رفتن هویت نژادی آنها به اوج خود می‌رسد. جملهٔ "تو زنی که من می‌خواستم نیستی" سویتنس را به واکنش متقابل و مشابه وادار می‌کند که تمام ابعاد خشونت را در خود دارد: خشونت کنش‌گرانه است، چون پایان زندگی مشترک، اتهام خیانت، استحالهٔ سویتنس از وظایف همسری و ایجاد زخم روحی عمیق در اوست؛ خشونت نمادین است، چون مولفه‌های معنایی واژگان دستخوش مداخلهٔ گفتمانی شده‌اند؛ خشونت سیستمی است، چون هژمونی فرهنگی ارزش‌ها و معیارهای آنها را تعیین می‌کند. وقتی ویژگی‌های زنانگی سویتنس زیر سوال می‌رود شکنجهٔ روحی وی ناشی از کنش همسرش لوئیس است، چون هنگامی که برای کلمهٔ "زن" مولفه‌هایی غیر از کارکردهای معنایی آن ایجاد می‌شود (مانند توانایی زائیدن بچهٔ سفیدپوست با وجود داشتن ژنوتیپ سیاه‌پوستان) می‌توان گفت این کارکردها برساخت‌های اجتماعی هستند به طوری که از معنای واقعی کلمه تخطی می‌شود. در همین راستا، از نظر ژیک "شکنجهٔ روحی مانند کافئین زدایی از قهوه است" (Žižek 43). هم‌چنین، پل ریکور این ویژگی را عاری بودن زبان از تقصیر می‌داند و زبان را کنش‌پذیر می‌داند تا کنش‌گر (Ricoeur 34).

سویتنس و لوئیس از هویت نژادی خود آگاهی دارند و می‌دانند اجداد آنها سیاه‌پوست بوده‌اند. آنها به مدد رنگ پوست روشن خود مانند سفیدپوستان رفتار می‌کنند تا هرگز



کسی متوجه نشود خونِ نژاد سیاه در رگ‌های آنها جاری است. با این حال، وقتی سویتنس متهم به خیانت می‌شود و دیگر نمی‌تواند هویت نژادی خود را پنهان کند می‌گوید:

وقتی او (مادرم) و پدرم برای ازدواج به کلیسا رفتند آنجا دو کتاب انجیل وجود داشت و آنها مجبور بودند دستشان را روی انجیلی بگذارند که مخصوص کاکاسیاه‌ها بود. دیگری برای دستان آدم‌های سفید بود. انجیل! عجیب نیست؟ مادرم برای زوج ثروتمند سفیدپوستی کار خانه‌داری می‌کرد. هر غذایی که می‌پخت آنها می‌خوردند و پافشاری می‌کرد وقتی در وان حمام هستند پشتشان را کیسه بکشد و خدا می‌داند دیگر چه کارهای محرمانه‌ای خواسته‌اند انجام بدهد، اما حق نداشتند روی یک انجیل دست بگذارند. (4 God Help)

در جملات مذکور، سویتنس به نژاد مادرش اشاره می‌کند و هم‌چنین از تبعیض، خشونت پنهان و خشونت سیستمی سخن می‌گوید. تحقیر سیاه‌پوستان به‌عنوان نژادی پست حتی در گفتمان دینی کلیسا نهادینه شده است. بنابراین، کلیسای مسیحیت با قوانین سیاسی سفیدپوستان در اعمال خشونت سیستمی بر علیه سیاهان نقش اساسی داشته است. تداوم تحقیر نژادی در اوایل قرن ۲۱م، همان‌طور که در رمان *خدا به بچه کمک کند* نشان داده شده است، نیز به‌شکل تنش بین‌نژادی نمایان شده است و هم به شکل تنش‌های بین‌نسلی.

آن‌چه در برخورد بین سویتنس و لوئیس بیان شده بیانگر خشونت بین‌نژادی در دوران پسانژادی است. در دوران پسانژادی، که تاریخ آغاز آن را از زمان ریاست جمهوری اوباما در سال ۲۰۰۸ می‌دانند، تصور می‌شد مفاهیمی مانند رنگ پوست و هویت نژادی دیگر مطرح نیستند و جامعه به بلوغ فکری رسیده و از مسائل نژادی عبور کرده است، اما بونیللا-سیلوا ادعا می‌کند آغاز دوران پسانژادی دهه ۱۹۷۰ است و از آن زمان جامعه به نوعی نژادگرایی کوررنگی رسیده است، طوری‌که دیگر قادر به تمیز و تشخیص نژادگرایی پنهان نیست. ژیزک نیز ناخودآگاهی از چنین مکانیسمی را معادل خشونت کنش‌پذیرانه می‌داند که بستر خشونت کنش‌گرانه را فراهم می‌سازد (Žižek). (1-2)

تنش بین‌نسلی در رمان مذکور بین لولا و مادرش سویتنس اتفاق می‌افتد. سویتنس دخترش لولا را عامل شکست ازدواجش می‌داند و چون رنگ پوست لولا می‌تواند هویت

نژادی او را آشکار کند، در نتیجه او را در موقعیت‌های اجتماعی مانند کلیسا و خرید از فروشگاه به همراه نمی‌برد. هم‌چنین سویتنس می‌گوید: «به او گفتم مرا سویتنس صدا بزند تا اینکه مادر یا مامان صدا بزند. امنیتم بیشتر بود. چنان سیاه با آن لب‌های کلفت که اگر مرا مامان خطاب قرار دهد ممکن است مردم را گیج کند» (6 *God Help*). سویتنس هرگز دخترش را نوازش نمی‌کند تا جایی که لولا آرزو می‌کند کاش مادرش او را کتک بزند تا حداقل کمی لمسش کرده باشد. فقدان محبت مادری لولا را با خلاء شدید عاطفی مواجه می‌کند، طوری که برای یک مورد کودک‌آزاری شهادت دروغین می‌دهد تا مورد تحسین حضار دادگاه قرار گیرد. «بیرون از دادگاه همه مادران به من لبخند می‌زدند و دوتای آنها مرا واقعی لمس کردند و بوسیدند» (31 *God Help*). رفتار سویتنس حاکی از خشونت پنهان است که از نظر ژیتک سطح صفر استاندارد است چون خشونت کنش‌گرانه نیست بلکه کنش‌پذیرانه و سیستمی است. ریشه تنش‌های بین‌نسلی و بین‌نژادی در رمان حاضر ناشی از باور به فرهنگ و هویت سفیدپوستان به عنوان هویت و نژاد برتر است و از نظر سویتنس اگر کسی سفیدپوست به شمار نیاید از مزایای اجتماعی به دور می‌ماند؛ بنابراین، رفتار نژادی سویتنس نشانه بحران هویت نژادی و نژادگرایی نوین به شمار می‌آید و با ادعای پایان خشونت و نژادگرایی در دوران پسانژادی تناقض دارد.

علاوه بر این، سویتنس نگران است دختر سیاه‌پوستش در میان سفیدپوستان مورد آزار و تعدی قرار بگیرد. او می‌گوید "مجبورم از او مراقبت کنم. او دنیا را نمی‌شناسد [...] اگر لولا آن را به درستی تعلیم نداده بودم همیشه وقت عبور از خیابان نمی‌دانست چگونه از پسرهای سفیدپوست دوری کند" (41 *God Help*). هراس از "دیگری" از یک سو و تقلید سبک زندگی و هویت "دیگری" از سوی دیگر، باعث می‌شود سویتنس در تداوم تحقیر سیاه‌پوستان مشارکت داشته باشد. گرس اظهار می‌کند سویتنس "از ریشه و هویت خودش جدا شده و هنوز درک او از سیاه‌پوست بودن محدود و ناقص است، او نژادگرایی را درونی (نهاده‌ی) کرده است و سپس به دخترش لولا آن تبعیض اعمال می‌کند" (5). بنابراین، رفتار نژادی سویتنس ابعاد جدیدی از خشونت را نمایان می‌سازد که با ادغام مسائل نژادی و بین‌نسلی می‌توان آن را نمود خشونت کنش‌پذیرانه و سیستمی مبتنی بر دیرینه‌شناسی نژادگرایی بیان کرد و هم‌چنین ادعای استمرار تبعیض نژادی و نژادگرایی کوررنگی بونیا-سیلوا را پذیرفت.

## ۵- نتیجه‌گیری

در آثار بررسی شده از تونی موريسن، یعنی رمان‌های یک بخشش، بهشت، و خدا به بچه کمک کند، انواع خشونت به سه طریق نمایان شده است: تقابل و خشونت کنش‌گرانه بین نژاد سیاه و سفید؛ خشونت و تنش درون‌نژادی یا بین‌نژادی؛ و خشونت بین‌نسلی. اگرچه در رمان مذکور خشونت به هر سه طریق بروز می‌کند اما شکل غالب خشونت در هریک از رمان‌ها با دیگری تفاوت دارد. در رمان یک بخشش که روایت تاریخ خشونت و نژاد پرستی در اواخر قرن هفدهم آمریکا است عریان‌ترین شکل خشونت در برده‌داری سیاه‌پوستان است که استثمار آنها به مدد ایدئولوژی دینی و خشونت هستی‌شناسانه ممکن شده است. در رمان بهشت، که روایتی نژادی از اواخر قرن نوزدهم تا اواخر قرن بیستم است خشونت در تقابل بین نژاد سفید و سیاه از بین نرفته است و شکل نوینی به نام تنش‌های بین‌نسلی نیز به آن اضافه شده است و در این راستا، مفاهیم بازسازی جامعه طبقاتی و انگاره اقتدار بزرگترها نیز شکاف بین‌نسلی را عمیق‌تر کرده است. در رمان خدا به بچه کمک کند ضمن اینکه تقابل نژادی و تنش بین‌نسلی به قوت خود باقی است و به شکلی نهفته در روابط بین افراد وجود دارد، موريسن با برجسته‌سازی تنش بین‌نژادی - بین خانوادگی از سیاه‌پوستان که رنگ روشن‌تری دارند - نشان می‌دهد لایه‌های جدیدی از نژادگرایی و استعمار پیوسته در حال بازتولید است.

موريسن فداکاری مادرانه و هم‌چنین مهربانی و خیرخواهی ارباب سفیدپوست را خشونتی کنش‌پذیر و پنهان نشان می‌دهد که به‌طور ضمنی بیانگر استمرار برده‌داری و تأیید خشونت هستی‌شناسانه است. از نظر ژیک شفتت و رفتار نیکو با برده‌ها باعث ایجاد "توهم اخلاقی" می‌شود چون "پاسخ‌های هیجانی- اخلاقی ما متأثر از واکنش‌های غریزی ماست" (۴۳) و آنها را "نقاب‌های بشردوستانه‌ای می‌داند که چهره استثمار اقتصادی را پنهان می‌سازند" (۲۲). علاوه بر این، استفاده ابزاری از دین و باور به سعادت اخروی برای برده‌های سیاه‌پوست در جهت انقیاد آنها و پیش‌برد اهداف سرمایه‌داری آنها نهایتاً باعث نهادینه‌شدن باورهای تحقیر نژادی در آنها شده است. هم‌چنین، موريسن از مفاهیم "اصالت" و "نژاد" آشنایی‌زدایی کرده است و نشان می‌دهد این باورها برساخت‌های اجتماعی هستند و واقعیت بیولوژیکی ندارند و در حقیقت نمایانگر خشونت سمبلیک و خشونت هستی‌شناسانه هستند. به‌علاوه، موريسن از خشونت نژادی در عصری صحبت می‌کند که ادعا شده است

جامعه آمریکا از مفاهیم نژادی عبور کرده است. از نظر گرس در دوران پسانژاد "هنوز نژادگرایی، خشونت، و تبعیض جنسیتی به زندگی زنان شکل می‌دهد" (۱۶). سویتنس از جمله زنانی است که بحران هویتی ناشی از برساخت‌ها و پروپگاندای نژادی اجازه نمی‌دهد خود را به هویتی خاص منتسب کند. از این رو، به عاملی بالقوه برای انتقال و تکثیر خشونت سیستمی تبدیل می‌شود که نتیجه آن انواع خشونت‌های کنش‌گرانه و کنش‌پذیرانه‌ای است که در رفتار اجتماعی دخترش نمایان می‌شود. بنابراین، در فضای پسانژادی روایت قرن بیست و یکمی رمان *خدا* به بچه کمک کند نه تنها خشونت نژادی از بین نرفته است بلکه دغدغه‌های جدیدی ایجاد کرده است که درونی‌تر و روان‌شناختی هستند، مانند کاهش اعتماد به نفس، عقده‌های ناشی از بی‌مهری والدین، عواقب تخریب شخصیتی و خودویران‌گری.

از رمان‌های مورد مطالعه در این مقاله چنین استنباط می‌شود که خلق مفاهیم زبانی مانند نژاد، رنگ و اصالت همراه با عینیت یافتن آنها در عالم واقع نقطه آغاز موجودیت آن مفاهیم است و هنگامی که منافع نظام سرمایه‌داری به مثابه خشونت سیستمی را بازتولید می‌کنند در تمام ابعاد ممکن از آنها بهره‌برداری می‌کنند. ابزارهای چنین استثمارگری نیز به مدد خشونت نمادین باورهای دینی و برساخت‌های اجتماعی و ایدئولوژیکی پیوسته در حال تغییر شکل و نوزایی هستند و مبین استمرار تبعیض نژادی و نژادگرایی کوررنگی است. بنابراین، به نظر می‌رسد خشونت پنهان در نژادگرایی با دگردیسی نوع نژادگرایی و استعمار نه تنها از بین نرفته است، بلکه پیوسته تغییر شکل داده و تکثیر شده است.

## **Violence and Racism in Toni Morrison's *A Mercy, Paradise, and God Help the Child* in the View of Slavoj Žižek**

*Aliakbar Pormouzeh<sup>1</sup>, Hoda Shabrang<sup>2</sup>*

**Abstract:** *Toni Morrison (1931-2019), the first black African-American Nobel Prize winner in literature, is celebrated for novels characterized by visionary force, poetic import and giving life to racial aspects of American reality. During her literary carrier, she published 11 novels whose three understudies are A Mercy, Paradise, and God Help the Child. A Mercy narrates violence in seventieth century America through the life of Florens, a girl resold to clear her master's debt. Paradise is a non-linear narrative of nine all-black families parted from the white community to constitute a pure*

1. MA. Graduate. English Department. University of Khatam, Tehran-Iran.

2. Assistant professor. University of Khatam, Tehran-Iran.

*dark-black town. God Help the Child is the story of Lula Ann, a blue-black girl born out of a light-colored couple followed by accusation of adultery. Lula's light-colored parents are minority within the white society and attempt to socialize with the dominant whites, but unconsciously cause interracial violence.*

**Background of Study:** Slavoj Žižek (1949-) introduced two types of violence: subjective and objective. Subjective violence refers to visible crime and terror in the social and individual level. Objective violence is both visible and invisible, manifested in forms of systemic violence in racism, hate-speech, discrimination, and systemic violence as the catastrophic effects of economic and political systems. Žižek categorizes one's being inferiority for its mere 'being' as ontological violence and believes that 'inferiority' is a socially constructed term mostly by white racists and a symbolic violence inherent to language. Introducing post-race era and colorblind racism, Bonilla-Silva indicates whites claim they see no color any more, just people; while discrimination is still dominant and determines the life of colored people.

**Method and Discussion:** Žižek's subjective violence is the most visible type of violence that can be the effect of other types of violence including systemic and symbolic violence as two subcategories of objective violence. Racial violence emerged in America from early slave trade of black Africans (as represented in *A Mercy*) and later in *Paradise* changed into intergenerational and interracial conflicts among colored people due to segregation laws. In *God Help the Child*, the interracial conflict in a colored family represents racial identity crisis that originated from systemic violence and ontological violence. *God help the Child* is a narrative of 21st century racism and violence that in line with Bonilla-Silva's theory of post-race and colorblind racism indicates that racism is not over, but has taken new forms among colored families and metamorphosed into intergenerational and interracial violence. Discussion on Morrison's understudied novels represent changing of violence from its visible (subjective) form in *A Mercy* to invisible (objective) intergenerational and interracial conflicts in both *Paradise* and *God Help the Child* that are interpreted as colorblind racism, originally generated by ontological violence that is a form of symbolic violence.

**Conclusion:** In novels, violence is represented in three ways: subjective violence between whites and blacks; interracial violence; and intergenerational conflict. In *A Mercy*, slave trade, rape, and mercy represented ontological violence, subjective violence, and systemic violence, respectively. In *Paradise*, that is a reaction to racism and consequence of segregation laws, not only subjective violence is still committed, but also it is changed into invisible or objective forms such as interracial violence and intergenerational conflict. In *God Help the Child*, while all forms of violence are still

*performed, interracial conflict (between members of a colored family) reveals that new layers of violence and exploitation are reproduced which challenged the post-racial claims and endorses colorblind racism and emergence of racial identity crisis. Therefore, Morrison considers racial norms as social and ideological constructions of colonialism that are regularly transformative and generative.*

**Keywords:** *Intergenerational conflict, interracial violence, subjective and objective violence, ontological violence, systemic violence, symbolic violence, racial identity crisis*

## References

- Benjamin, Walter, M. Bullock, and M. Jennings. "Critique of Violence, Selected Writings; Volume 1; 1913-1926." 1996.
- Bonilla-Silva, Eduardo. *Racism without racists: Color-blind racism and the persistence of racial inequality in the United States*. Rowman & Littlefield Publishers, 2006.
- Bornaki, Fatemeh, Javad Yaghoobi Darabi. "American Neocolonial Otherising Policy: Agonistic Identity in Lorrie's Moore's 'A Gate at the Stairs' and Claire Messud's 'The Woman Upstairs'". *Critical Language and Theory Studies*. Tehran: Shahid Beheshti University. 15. 21(Autumn and Winter, 2018-2019): 33-56.
- Caruth, Cathy. *Unclaimed Experience: Trauma, Narrative, and History*. JHU Press, 2016.
- Danico, Mary Yu, ed. *Asian American Society: An Encyclopedia*. SAGE Publications, 2014.
- Gras, Delphine. "Post What? Disarticulating Post-Discourses in Toni Morrison's *God Help the Child*." *Humanities* 5.4 (2016): 80-89.
- Haney-López, Ian F. "Post-Racial Racism: Racial Stratification and Mass Incarceration in the Age of Obama". 98Cal. L. Rev.1023, 2010.
- Heidegger, Martin. *Introduction to Metaphysics*. New Haven: Yale University Press, 2000.
- *Kunfalvi, Lili.* " *Separate but Equal: Racial Segregation in the United*

States.” *Human Rights. Issues Series*, 3, Aug. 2014. Institute for Cultural Relations Policy.

- Mbalia, Doreatha D. *Toni Morrison's Developing Class Consciousness*. Susquehanna University Press, 2004.
- McNeese, Tim. *Great Supreme Court Decisions: Brown v. Board of Education*. New York: Infobase Publishing, 2007.
- Morrison, Toni. *A mercy*. Random House, 2008.
- Morrison, Toni. *God help the child*. Random House, 2015.
- Morrison, Toni. *Paradise*. New York: A.A. Knopf. 1998.
- Morrison, Toni. “Unspeakable Things Unspoken: The Afro-American Presence in American Literature.” *Michigan Quarterly Review* 28, 1988.
- Morgenstern, Naomi. “Maternal Love/Maternal Violence: Inventing Ethics in Toni Morrison’s A Mercy.” *Melus* 39.1 (2014): 7-29.
- Pal, Payel. “(Hi) Stories and Tellers: A Critical Reading of Toni Morrison’s Paradise.” *The Journal for English Language and Literary Studies*. ResearchGate. June 2013.
- Phiri, Aretha Myrah Mutarakuvanthu. “Violent subject (ivitie) s: a comparative study of violence and subjectivity in the fiction of Toni Morrison, Cormac McCarthy, JM Coetzee, and Yvonne Vera.” Doctoral thesis. The University of Edinburgh (2014).
- Putnam, Amanda. “Mothering violence: Ferocious female resistance in Toni Morrison’s the bluest eye, Sula, beloved, and a mercy.” *Black Women, Gender+ Families* 5.2 (2011): 25-43.
- Ricoeur, Paul. “Political and Social Essays, ed.” *David Stewart and Joseph Bien (Athens: Ohio University Press, 1974)*, 105, 1974.
- Subramanian, Shreerexha. “Specters of Public Massacre: Violence and the Collective in Toni Morrison’s Paradise.” *New Essays on the African American Novel*. Palgrave Macmillan, New York (2008): 153-165.

- Takallu, Ma'someh, Behzad Barakat. "A Study of Charlotte Brontë's *Jane Eyre* through the Prism of New Historicism". *Critical Language and Theory Studies*. Tehran: Shahid Behesti University. 15.21(Autumn and Winter 2018-2019):79-102.
- Toni Morrison – Facts. NobelPrize.org. Nobel Media AB 2019. Thu. 5 Sep 2019. <https://www.nobelprize.org/prizes/literature/1993/morrison/facts/>
- Žižek, Slavoj. *Violence: Six Sideway Reflections*. New York: Picador, 2008.